نخستين که در جهان ديدم ...

به دکتر **جهانگير** **رأفت**

نخستين که در جهان ديدم

از شادي غريو بر کشيدم:

«منم، آه

  آن معجزتِ نهايي

  بر سياره‌ي کوچکِ آب و گياه!»

آنگاه که در جهان زيستم

از شگفتي بر خود تپيدم:

ميراث‌خوارِ آن سفاهتِ ناباور بودن

که به چشم و به گوش مي‌ديدم و مي‌شنيدم!

چندان که در پيرامنِ خويشتن ديدم

به ناباوري گريه در گلو شکسته بودم:

بنگر چه درشتناک تيغ بر سرِ من آخته

آن که باورِ بي‌دريغ در او بسته بودم.

اکنون که سراچه‌ي اعجاز پسِ پُشت مي‌گذارم

بجز آهِ حسرتي با من نيست:

تَبَري غرقه‌ي خون

                     بر سکوي باورِ بي‌يقين و

باريکه‌ي خوني که از بلنداي يقين جاريست.

۱۲ اسفندِ ۱۳۷۷